



جایگاه قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی

پدیدآورنده (ها) : اسلامی، رضا

فقه و اصول :: پژوهش‌های اصولی :: پاییز 1393 - شماره 22

از 65 تا 88

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1416549>

دانلود شده توسط : محسن شیرخانی

تاریخ دانلود : 27/06/1399

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

جایگاه قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی

رضا اسلامی^۱

چکیده

ظهور ثانوی در قبال ظهور اولی به عنوان یک مصطلح اصولی، ظهوری است که در موارد جمع عرفی و با عنایت به قرینه منفصله شکل می‌گیرد و صحیح آن است که این موارد از تحت تعریف تعارض خارج دانسته شود. ما می‌توانیم در قالب قواعدی چند ظهورات ثانوی را نشان دهیم. عمده این قواعد عبارتند از: قاعده تقدیم خاص بر عام که در نهایت به تخصیص می‌انجامد؛ قاعده تقدیم مقید بر مطلق که در نهایت به تقیید می‌انجامد؛ و قاعده حکومت. در همه این موارد چنانکه اصل تقدم دلیلی بر دلیل دیگر مهم است، نحوه تقدم آن نیز مهم است؛ چون اگر تقدم از باب اقوائت دلالی یا اظهریت یا قرینیت نوعی باشد، نخست باید ملاک تقدم کشف شود و سپس حکم به تقدم شود.

واژگان کلیدی: ظهور، قرائن، جمع عرفی، نص، تخصیص، تقیید، حکومت

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی

در کلمات اصولیان، ظهور ثانوی به عنوان يك مصطلح در موارد متعدد بکار گرفته شده است:

۱. ظهور کلام در مدلول التزامی ثانوی؛ در قبال مدلول مطابقی اولی که در ضمن بحث از دلالت «اخبار من بلغ» بدان اشاره شده است.^۱

۲. ظهور کلام در معنای جدیدی که مطابق قرینه شکل می‌گیرد؛ در قبال ظهوری که از ناحیه وضع و با صرف نظر از قرینه مخالف آن وجود دارد.^۲

۳. ظهور کلام حاصل از مجموع عام و خاص، بعد از وقوع تخصیص؛ در قبال ظهور اولی که قبل از تخصیص است و همین‌طور در سایر موارد جمع عرفی.^۳

۴. ظهور کلام در معنای دوم به وضع تعیینی یا تعینی، در مقابل ظهور اولی که به حسب وضع ابتدایی است.^۴ و طبعاً وضع دوم با وضع اولی به نحو عام و خاص مطلق، یا من وجه، یا وجوه دیگر، ارتباط معنایی دارد. بنابراین ثانوی بودن ظهور به معنای شکل گرفتن آن در مرحله بعد از ظهور اولی است و تطور لغت را نشان می‌دهد. اما اگر این تطور، معلوم نبوده، مجرد اشتراك لفظی باشد، اصطلاح ظهور ثانوی را نباید بکار برد.

مقصود ما در اینجا همان معنای دوم و سوم است که به هم مرتبط هستند؛ چون معنای سوم، قسم خاصی از معنای دوم است.

در مجموع می‌توان گفت: ظهور ثانوی، ظهوری است که پس از انعقاد ظهور اول و پس از مطالعه قرائن منفصل شکل می‌گیرد و قرائن منفصل همواره از قبیل لفظی هستند. چون

۱. خویی-نائینی، اجود التقریرات، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. شاهرودی-صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷ و ج ۷، ص ۲۱۵؛ انصاری، فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۷۶ و ص ۱۷۶؛ آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۲، ص ۸۵؛ خراسانی، کفایة الاصول با حواشی مشکینی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ حائری-صدر، مباحث الاصول، ج ۴، ص ۴۶۵.

۳. آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۸، ص ۲۸۹ و ص ۴۲۸ و ج ۴، ص ۵۶؛ همدانی، حاشیة فرائد الاصول، ص ۴۹۷؛ حکیم-روحانی، منتقى الاصول، محمد روحانی، ج ۷، ص ۳۶۰.

۴. حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۵۹۷؛ حائری-صدر، مباحث الاصول، ج ۵، ص ۶۴۰.

قرینیت فهم عقلی یا ارتکاز عرفی یا انصراف لفظی در حین صدور ذی القرینه موجود است، طبعاً قرینه منفصل، منحصر در خطاب لفظی مستقل و منفصل از خطاب اول خواهد بود و ملاک اتصال و انفصال همین نکته است که ظهور اولی منعقد شده باشد یا نه.

قرینیت خطاب دوم برای خطاب اول در منابع اصولی امامیه تحت عنوان «موارد جمع عرفی» یاد می‌شود و جمع عرفی، خود بحثی است که ذیل «تعارض ادله» مطرح می‌شود؛ چون فرض بر آن است که در موارد جمع عرفی، تعارض بدوی موجود است، آنگاه در غیر موارد جمع عرفی، تعارض مستقر فرض می‌شود و نوبت به اجرای قواعد ترجیح یا تخییر یا تساقط می‌رسد.

از آنجا که در موارد تعارض مستقر، قرینیت موجود نیست، طبعاً بحث از آن خارج از مقصود ماست مگر در خصوص موردی که شاهد جمع پیدا می‌شود و انقلاب نسبت پدید می‌آید. این حالت نیز رجوع به جمع عرفی و قرینیت دارد. در اینجا چند بحث مقدماتی در منابع اصولی وجود دارد.

بحث اول: تعریف تعارض

در این بحث می‌توان تعارض را طوری تعریف کرد که هم موارد تعارض مستقر را شامل شود و هم موارد تعارض غیرمستقر، که منتهی به جمع عرفی می‌شود. ولی صحیح آن است که موارد جمع عرفی از تحت تعریف خارج باشد. و لذا وقتی شیخ انصاری در تعریف تعارض، نظر مشهور را آورده است که: «تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض او التضاد»^۱، محقق خراسانی به تصور آن که تعریف مشهور، مانع اغیار نیست و موارد جمع عرفی را شامل است،

۱. مروجی، تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۰.

به تعریفی دیگر عدول کرده و فرموده است که «هو تنافی الدلیلین او الادلة بحسب الدلالة و مقام الاثبات علی وجه التناقض او التضاد».^۱ و دوباره شاگردان محقق خراسانی به تعریف مشهور بازگشته‌اند به تصور آن که در موارد جمع عرفی هیچگونه تنافی میان دو مدلول نیست و همان تعریف، صحیح است و سپس در تک تک موارد، عدم تنافی را شرح داده‌اند.^۲

آنچه در این میان مهم است و به کار قواعد استظهار می‌آید، آن است که میان مواردی که ظهور ثانوی منعقد نمی‌شود و تعارض مستقر است، و مواردی که ظهور ثانوی منعقد می‌شود و رابطه قرینیت از طریق جمع عرفی موجود است تفکیکی وجود داشته باشد.

چون در موارد تعارض مستقر، فرض آن است که راه جمعی به اقتضای دلالت دو دلیل موجود نیست و لذا اصولیان، سراغ مرجحات می‌روند و در نبود مرجحات، قائل به تخییر یا توقف یا تساقط می‌شوند.^۳

درباره تعداد مرجحات نیز نصوصی وارد شده است و اکتفا به همین تعداد از مرجحات منصوبه یا تعدی از آنها و قبول هرگونه مرجحی که جهت دلالت یا صدور را ترجیح دهد، محل بحث است.^۴

جدای از تقسیم مرجحات به منصوبه و غیر منصوبه، تقسیم بندی دیگری وجود دارد و مرجحات را بر اساس نحوه ترجیح به چند گونه تقسیم کرده‌اند: از جمله آنهاست تقسیم مرجحات به داخلی و خارجی. مرجحات داخلی نیز یا به دلالت خبر مربوط است، یا به

۱. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۳۷؛ فاضل لنکرانی، ایضاح الکفایة، ج ۶، ص ۱۳۰.

۲. واعظ حسینی بهسودی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. عاملی-سیحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ج ۴، ص ۳۷۰ در بیان قاعده ثانویه در متعارضین و اقوالی در مسأله.

۴. مظفر، اصول الفقه، ج ۳، ص ۳۶۰؛ یزدی، التعارض، ص ۳۳۰؛ بروجردی-عراقی، نهاية الافکار، ج ۴، قسم ۲، ص ۱۲۵؛ امام خمینی،

محاضرات فی الاصول، ص ۳۱۴؛ عاملی-سیحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ج ۴، ص ۴۰۵.

نفس صدور و یا به جهت صدور. قسم اول از این سه قسم، مرجح دلالی نام دارد که به موارد جمع عرفی مربوط است.^۱

بر این اساس، اخبار علاجیه اساساً شامل موارد جمع عرفی نیست و بحث در مرجحات منصوصه و جواز تعدی از آنها به مرجحات غیر منصوصه اساساً در رتبه بعد از عدم امکان جمع عرفی است.^۲

البته این بحث، مبتنی بر آن است که تعریف تعارض، موارد جمع عرفی را شامل باشد یا نه و چون اخبار علاجیه موضوعش دو خبر متعارض است، طبعاً اختلاف در تعریف تعارض، پایه و اساس برای بحث عدم مشمولیت اخبار علاجیه نسبت به موارد جمع عرفی است.^۳

مرجحات دلالی را چنین برشمرده‌اند:

۱. ترجیح خاص بر عام؛
۲. ترجیح دلیلی که قدر متقین دارد بر دیگری؛
۳. ترجیح دلالت وضعی بر اطلاقی؛
۴. ترجیح دلیلی که تقدیم آن سبب تخصیص می‌شود بر دیگری که تقدیمش سبب قبول نسخ است؛
۵. ترجیح دلیلی که از تخصیص آن استهجان پدید می‌آید؛
۶. ترجیح دلیلی که موردش خاص است بر دلیلی که موردش عام است.^۴

جامع میان موارد فوق، ترجیح اظهر بر ظاهر است. جمع دلالی و تقدیم اظهر بر ظاهر به طریق دیگری نیز تقریر شده است. در این تقریر، نخست گوئیم گاه اظهریت نزد همگان

۱. آل شیخ راضی، بدایة الوصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۹، ص ۲۱۱؛ مروجی، تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۸.

۲. صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۶۰۲.

۳. بروجردی-عراقی، نهایة الافکار، ج ۴، ص ۱۲۵؛ امام خمینی، محاضرات فی الاصول، ص ۳۱۴؛ عاملی - سبحانی، ارشاد

العقول الی مباحث الاصول، ج ۴، ص ۴۰۵.

۴. مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ اصفهانی، نهایة الدراية فی شرح الکفایة، ج ۳، ص ۳۴۶.

واضح است؛ مثل تقدیم خاص بر عام، و مقید بر مطلق، و حاکم بر محکوم، و وارد بر مورود، و تقدیم عناوین ثانویه بر اولیه.

و گاه ممکن است اظهریت، مخفی و مورد مناقشه باشد از قبیل موارد ذیل:

۱. دوران میان تخصیص عام و تقیید مطلق؛
 ۲. دوران میان تقیید اطلاق بدلی و اطلاق شمولی؛
 ۳. دوران بین تخصیص و نسخ؛
 ۴. تقدیم دلیل قدر متیقن دار بر دیگری؛
 ۵. استهجان تخصیص اکثر در یکی از دو دلیل؛
 ۶. دوران میان تقیید و حمل بر استحباب.^۱
- پیش از طرح قواعد استظهار ثانوی، لازم است: اولاً، شناسایی مختصری از «ملاك اتصال و انفصال در قراین لفظی» را داشته باشیم؛ و ثانیاً، «تفاوت اسلوب قرینیت با اسلوب تعدد دال و مدلول» را بدانیم.

۱. ملاك اتصال و انفصال در قرائن

شهید صدر؛ ملاك اتصال و انفصال را این می‌داند که قرینه، همراه با ذوالقرینه در سیاق واحد باشد یا نباشد. بنابراین یکپارچگی کلام به نحوی که قرینه و ذوالقرینه را در بافت واحد و منسجمی در برگیرد، کافی در شناخت متصله بودن قرینه است و هر جا که قرینه

۱. عاملی-سبحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ج ۴، ص ۳۳۹.

در درون چنین سیاقی نباشد، منفصله خواهد بود. طبعاً شناخت اتصال و انفصال بدین گونه مبتنی بر شناخت سیاق خواهد بود.^۱

بنابراین تفسیر، اگر چند جمله مستقل در درون سیاق واحد باشند و مثلاً در قالب عطف با هم مرتبط باشند، استقلال هر جمله ضرری به اتصال آنها برای قرینیت نمی‌زند و لازم نیست قرینه متصله همواره از اجزاء يك جمله باشد.

بیشتر اصولیان وجه تفکیک قرینه متصله از قرینه منفصله را در باب تخصیص و تقييد و به لحاظ اثر هر يك بیان کرده و آورده‌اند که قرینه متصله (مثل مخصص یا مقید متصل) آن است که در اصل شکل‌گیری ظهور تأثیر دارد؛ مثلاً با وجود قرینه بر تقييد، اصلاً ظهوری برای لفظ مطلق در معنای اطلاق منعقد نمی‌شود. اما در قرینه منفصله هر چند ظهور منعقد می‌شود، ولی این ظهور با ملاحظه قرینه منفصله از حجیت ساقط می‌شود.^۲ البته مراد از ظهوری که براساس قرینه متصله شکل می‌گیرد، ظهور تصویری وابسته به علم به وضع نیست، بلکه ظهور تصدیقی اول است، یعنی قرینه متصله از اول نشان می‌دهد متکلم چه چیزی را اراده کرده است.^۳

۱. صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ص ۱۵.

در همین جا شهید صدر در تعریف سیاق گوید:

نريد بالسباق كل ما يكتنف اللفظ الذي نريد فهمه من دوال اخرى سواء كانت لفظية كالكلمات التي تشكل مع اللفظ الذي نريد فهمه كلاماً واحداً مترابطاً، أو حالية كالظروف والملابسات مثل نوعية المتكلم والمخاطب و لحن الخطاب وتكون ذات دلالة في الموضوع.

۲. خویی-نائینی، اجود التقريرات، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۵۳۶؛ حلی، اصول الفقه، ج ۱۲، ص ۲۵؛ مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۵؛

شاهرودی-صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۱۶۶ و ج ۴، ص ۲۶۷؛ قوچانی، تعلیقه القوچانی علی کفایة الاصول، ج ۲،

ص ۷۵؛ فیاض-خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۴۵۵ در بحث از سرایت اجمال مخصص به عام و نیز ج ۲، ص ۹۱؛ عبدالساتر-صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۹،

ص ۳۰۳.

تعبیر دیگر در بیان وجه تفکیک، آن است که قرینه متصله موجب قلب ظهور تصدیقی اول می‌شود و قرینه منفصله، آن است که موجب قلب ظهور تصدیقی دوم یعنی ظهور کلام در اراده جدی متکلم می‌شود.^۱

طبعاً اگر مبنای ما درباره اصل دلالت و ماهیت آن، این باشد که دلالت تصویری از باب تداعی معانی است و بدون کشف اراده اصلاً دلالتی تحقق پیدا نمی‌کند، در این صورت، وجه تفکیک فوق قابل قبول نخواهد بود.^۲ ولی بر مبنای مشهور که دلالت تصویری، خود نوعی دلالت است، این تفکیک جایی دارد.

آنگاه بحث دیگری پیش می‌آید که در جملات منفصله و متعاطفه مثل: «اکرم کل هاشمی و لا تکرم الفساق منهم» آیا جمله دوم، ظهور استعمالی جمله اول را متحول می‌کند و تخصیص پدید می‌آید یا ظهور جمله اول براساس قرینیت جمله دوم برای آن شکل می‌گیرد و به طریقه تعدد دال و مدلول است؟^۳

در صورت اول باید گفت: جمله، مستقل و معطوف از قبیل قرینه منفصله بوده و در صورت دوم از قبیل قرینه متصله است. در هر صورت، این اشکال باقی می‌ماند که آیا نخست به ملاکی اتصال و انفصال شناخته می‌شود و سپس از اثر آن سخن می‌گوییم یا نخست از وجود چنین اثری جستجو می‌کنیم و آنگاه متصله یا منفصله بودن قرینه را به عنوان يك اصطلاح بکار می‌گیریم.

۲. تفاوت اسلوب قرینیت با اسلوب تعدد دال و مدلول

قرینه، گاه موجب تصرف در معنای حقیقی می‌گردد و به مجازیت استعمال باز می‌گردد. و گاه قرینه بر تعیین یکی از چند معنای حقیقی است. و گاه قرینه در اصل شکل‌گیری و

۱. نجم‌آبادی-عراقی، نائینی، الاصول، ج ۱، ص ۵۵۱.

۲. ر.ک: مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳. ر.ک: شاهرودی-صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۸۵.

انعقاد ظهور نقش دارد که در این حالت می‌توان گفت: دلالت لفظ از باب تعدد دال و مدلول است بدون آن که مجازیت پدید آید، مثل: «اکرم کل عالم عادل» که در آن، مدلول ادوات عموم از طریق تعدد دال و مدلول بر حصه معینه دلالت می‌کند و ادوات عموم در همین معنا ایجاد عمومیت می‌کند بدون آن که قائل به تخصیص شویم، چنانکه در لفظ مطلق مثل «اعتق رقبة مومنة» نظیر همین تفسیر را می‌توان گفت.^۱

در اصطلاح اصولی این قبیل موارد از باب «ضیق فم الرکیة» است^۲، یعنی وقتی متکلم می‌گوید: «دهانه چاه را تنگ بگیر» معنایش آن است که: «از اول آن را تنگ حفر کن!» نه آن که: «پس از حفر چاهی، دهانه گشاد آن را تنگ کن!».

بنابراین در هر جایی که معنایی از انضمام دو معنا به هم پدید آید، از اسلوب تعدد دال و مدلول استفاده کرده‌ایم و تمایز این اسلوب از قرائن منفصل که پس از شکل‌گیری ظهور استعمالی و در تعیین اراده جدی دخالت می‌کند، امری روشن است.^۳

اما نسبت به قرائن متصل باید گفت که اگر قرینه، قرینه بر مجاز یا تعیین باشد باز هم تمایز اسلوب تعدد دال و مدلول از این گونه قرائن روشن است. اما قرینه‌ای که مانند مخصص یا مقید متصل در اصل شکل‌گیری ظهور استعمالی نقش دارد، خود به طریق تعدد دال و مدلول این نقش را ایفا می‌کند. پس در این گونه موارد، اسلوب قرینیت با اسلوب تعدد دال و مدلول عینیت دارد.^۴

۱. ر.ک: عاملی - سبحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ج ۲، ص ۴۹۵.

۲. ر.ک: شاهرودی - صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۱۵.

۳. هر چند برخی اصولیان حتی در تخصیص منفصل نیز طریقه تعدد دال و مدلول را جاری دانسته اند. ر.ک: مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴. ر.ک: حلی، اصول الفقه، ج ۵، ص ۹۷.

این مسأله با لحاظ این نکته که تخصیص و تقييد به شكل متصل یا منفصل، موجب مجازیت نباشد، به نحو بهتری روشن می‌شود؛ چون مخصص و مقید متصل در عین آن که قرینه بر مجاز نیست، دال دومی است که به انضمام دال اول یعنی لفظ مطلق یا لفظ عام، مجموعاً معنای مضیق را پدید می‌آورند و همین انضمام، خود اقتضای نوعی قرینیت دال دوم برای دال اولی را دارد.

در هر صورت، اصولیان توجه کافی به تفکیک قرینه متصله از منفصله و بررسی اثر هر يك داشته‌اند، چنانکه توجه کافی به تفکیک میان بحث حقیقت و مجاز و بحث تعدد دال و مدلول داشته‌اند ولی همه این گونه مباحث معمولاً عنوان مستقلی در کتب اصولی رائج ندارد و به صورت ضمنی و گاه استطرادی مطرح شده است. در عین حال، عنوانی که می‌تواند ریشه‌های اصلی مباحث فوق را نشان دهد، عنوان «حجیة العام المخصّص» در کتب اصولی است که دعوی شیخ انصاری و محقق خراسانی درباره انحلالی یا عدم انحلالی بودن اراده استعمالی و تعارض اصالة الحقیقة با اصالة التطابق در ضمن آن به طور مبسوط بیان شده است.

قواعد استظهار ثانوی

۱. قاعده جمع عرفی (استظهار ثانوی براساس امکان جمع عرف)

عبارت معروف اصولیان و فقها این است که: «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» یعنی جمع میان دو دلیل تا هر قدر که ممکن باشد، بهتر از طرح آنهاست.

نکات دخیل در مفاد قاعده

۱. این قاعده مربوط به ادله لفظی است که ظهور ثانوی در آنها شکل می‌گیرد و تفکیک اراده استعمالی از اراده جدی در آنها متصور است و از این رو در تعارض دو دلیل غیر لفظی، یا تعارض دلیل لفظی با غیر لفظی راه ندارد؛ چون تعارض دو دلیل لئی به معنای دو دلیل

۱. همان، مظفر، همان، ج ۱، ص ۱۴۵.

عقلی معنا ندارد و تعارض دو دلیل لَبّی به معنای دو دلیل از اجماع یا سیره نیز به جمع دلالتی و فهم عرفی مربوط نیست. همین‌طور اگر تنها يك طرف تعارض دلیل لَبّی باشد و طرف دیگر لفظی باشد؛ چون در دلیل لَبّی غیر عقلی اگر شکی به لحاظ مقدار دلالت حاصل شد و به قدر متیقن از موضوع نظر می‌شود.^۱

۲. اولویت در اینجا به معنای ترجیح نسبی با امکان ترك نیست، بلکه به معنای حتمی و ضروری بودن جمع است. این امر مبتنی بر مقدماتی است در ارتباط با مقام شارع و علم و حکمت او و بدون لحاظ این مقدمات، در کلام متکلم عرفی هر چند اولویت جمع، مطرح است ولی به معنای آن است که هر متکلم به میزانی که شخصیتش قرینیت دارد بر این که سخنانش متعارض و متناقض نیست و به همان میزان، جمع عرفی میان کلماتش ترجیح دارد. در واقع، جمع عرفی در خطابات عرفی بازگشت دارد به اصالة «عدم النسیان» و «عدم الغفلة» و «عدم الجهل» و «عدم التعمد فی الاغواء» و مانند آنها. در خطابات عرفی با لحاظ شخصیت متکلم و به میزانی که بتوان این اصول را جاری کرد، به همان میزان، جمع عرفی راه دارد و لذا در متکلم عرفی، اجرای قاعده جمع عرفی مبتنی بر وجود مبانی آن است و شدت و ضعف در صحت تفسیر کلام متکلم عرفی، وابسته به شدت و ضعف احراز مبانی است.

در برخی آثار اصولی، تفصیلی وجود دارد مبنی بر این سؤال که آیا امکان جمع بین دو دلیل ناسازگار وجود دارد، یا ندارد؟ در صورت اول، مراد از اولویت، اولویت وجوبی است و در صورت دوم که جمع عرفی به معنای مصطلح راه ندارد، مراد، اولویت استجابی است؛

۱. ر.ک: حائری یزدی، درر الفوائد، ص ۶۳۹. ایشان در بیان وجه تقدیم خاص بر عام می‌فرماید: حکومت و نیز تخصیص در لیبات راه ندارد.

چنانکه عادت شیخ طوسی در جمع میان اخبار متعارضه به حمل یکی بر غیر مورد دیگری است.^۱ بنابراین قاعده «الجمع مهما امکن» به موارد تعارض مستقر نیز توسعه می‌یابد ولی مشهور آن است که اخبار علاجیه شامل موارد جمع عرفی نیست.^۲

تفصیل دیگری که در همانجا فهمیده می‌شود تفصیل میان ظنی بودن دو دلیل متعارض و یا قطعی بودن هر دو و یا مختلف بودن آنها به لحاظ قطعی و ظنی بودن است. این تفصیل در آثار متأخران در قالب فرض اقوائت خاص نسبت به عام، و مقید نسبت به مطلق، و عدم اقوائت مطرح شده است.^۳

۳. مراد از طرح، طرح کلی است در مقابل طرح جزئی که با جمع سازگار است. بنابراین تا جایی که جمع عرفی ممکن است، دیگر به سوی طرح يك دليل به طور کامل و طرح هر دو دلیل به طور کامل که همان تساقط است، نمی‌رویم. مثلاً اگر عام و خاص داشتیم تا جایی که قبول تخصیص ممکن باشد، دیگر به سوی طرح خاص و حفظ عموم عام نمی‌رویم، چنانکه به سوی طرح هر دو دلیل نیز نمی‌رویم.^۴

بنابراین قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» را می‌توانیم دو گونه ترجمه کنیم: یکی آن که «الجمع مهما امکن اولی من التساقط الذي هو مقتضى الاصل الاولي في المتعارضين»؛ یعنی تنافی دو دلیل در همان ظهور بدوی، مانع از تعبد به صدور آنها و طرح سندی هر دوی آنها نیست.

۱. کمره‌ای، اصول الفوائد الغروية في مسائل علم اصول الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. ر.ک: بهسودی، هدایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۴، ص ۳۳۷.

۳. و نیز ر.ک: حائری یزدی، درر الفوائد، ص ۶۴۰؛ صنفور، المعجم الاصول، ج ۱، ص ۶۱۱.

۴. ر.ک: یزدی، التعارض، ص ۱۱۸.

دیگر آن که «الجمع مهما امکن اولی من الترجیح و التخییر الذی هو مقتضی الاصل الثانوی فی المتعارضین»؛ چون به مقتضای اخبار علاجیه باید یکی از دو دلیل را بر دیگر ترجیح داد و دیگری را که مرجوح است ساقط کرد، یا باید بر مبنای تخییر یکی از دو دلیل را بدون وجود رجحان، اخذ و دیگری را اسقاط کرد در حالی که قبل از این مرحله و با جمع دلالتی می‌توان تعارض بدوی را برطرف ساخت.^۱

۴. مراد از امکان در اینجا یا امکان عرفی است^۲ و یا امکان عقلی، و در هر صورت، در مقابل آن مواردی است که عرف در جمع متحیر می‌ماند و اگر جمع صورت بگیرد، تبرعی است. مراد از «جمع تبرعی»، جمعی است که از ملاحظه نفس دو دلیل یا از ملاحظه دلیل سومی به عنوان شاهد جمع، نتوان به جمع دلالتی رسید و مفسر از ناحیه خودش برای رفع تعارض دو دلیل، توجیهی پیدا می‌کند که این توجیه شاهدهی در کلام خود متکلم ندارد.^۳ بنابراین در جمع تبرعی، همواره نوعی تأویل ناروا و تفسیر به رأی وجود دارد. قاعده جمع عرفی بدین بیان که اصولیان مطرح کرده‌اند، نظریه مفسر محور بودن فهم متن را ضابطه‌مند و به نحوی تصحیح می‌کند. بدین ترتیب که در هر متن صادر شده از متکلم حکیم و قاصد، اگر تفسیر مفسر برای کشف مقصود متکلم است این تفسیر همواره باید براساس وجود دلیل و شاهدهی در کلام متکلم و به حسب موازین فهم عرفی باشد، نه براساس توجیه شخصی مفسر و تحمیل وجهی برای رفع تعارض. از این رو، قاعده جمع عرفی میان دو دلیل منفصل، تنها و تنها به ملاک قرینیت است و قرینیت، فرع بر وجود چیزی است که به عنوان قرینه در کلام متکلم نصب شده است نه جایی که بخواهیم با احتمال‌پردازی قرینه درست کنیم.^۴

۱. اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲. ر.ك: حائری یزدی، درر الفوائد، ص ۶۴۵ و همان ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. رشتی، بدائع الافكار، ص ۴۰۹؛ ر.ك: مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۲۳۱، شاهرودی - صدر، بحوث في علم الاصول، ج ۷، ص ۲۲۷.

۴. شاهرودی - صدر، همان، ج ۷، ص ۲۲۸.

۲. قاعده تقدیم نص بر ظاهر (استظهار ثانوی به سبب قرینیت نص برای ظاهر)

تعارض نص و ظاهر، اقسامی دارد. اجمالاً تقدیم نص بر ظاهر، جای شك ندارد. آنچه محل بحث است، وجه تقدیم است که حکومت باشد، یا ورود، یا وجوه دیگر.^۱

اگر خطاب اول، دلالتش قطعی و غیر قابل تأویل باشد که از آن تعبیر به نص می‌شود، و خطاب دوم، دلالتش ظنی و قابل تأویل باشد که از آن تعبیر به ظهور می‌شود، برای رفع تعارض میان آنها نص را قرینه بر تصرف در ظاهر قرار می‌دهند. بنابراین، ظهوری ثانوی مطابق قرینه برای خطاب دوم شکل می‌گیرد. مثلاً اگر در خطاب اول آمده باشد: «صلّ فی الحمام» که به لحاظ دلالت بر جواز بالمعنی الاعم یعنی عدم حرمت، مفید قطع است و در خطاب دوم آمده باشد «لا تصلّ فی الحمام» که دلالتش بر حرمت به اقتضای ظهور صیغه نهی است، برای رفع تعارض می‌توان دلیل جواز را قرینه بر اراده معنای کراهت در دلیل دوم قرار داد. اعتبار چنین جمعی، وابسته به فهم عرفی در برقراری رابطه قرینیت است و لذا برخی از فقها رابطه قرینیت را در همه موارد تعارض نص و ظاهر، برقرار نمی‌دانند.^۲

براساس همین قاعده، فقها گفته‌اند که اگر مقابل نمازگزار آتش افروخته باشد، نمازش باطل نیست بلکه مکروه است؛ چون در يك دليل آمده است: «لا بأس ان یصلي الرجل و النار و السراج و الصورة بین یدیه»، و در دليل دیگری آمده است: «لا یصلي الرجل و في قبلته النار».^۳

۱. رشتی، همان، ص ۴۱۰

۲. امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۱۸ (قواعد اصول فقه).

۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۸، ص ۳۸۱ تحت عنوان «في کراهة ان یکون بین یدی المصلي نار مضمرة».

چنانکه شیخ انصاری آورده است، وجوه جمع عرفی در این گونه موارد، تعارض بدوی را زائل می‌کند و نوبت به اعمال قواعد باب ترجیح نیست، چه آن که نص و ظاهر در قالب خاص و عام باشند یا در قالب دیگر.^۱

۳. قاعده تقدیم خاص بر عام (استظهار ثانوی به سبب قرینیت خاص برای عام)

الف) موارد تخصیص

در اینجا محل بحث ما خاص منفصل است. اما قرینیت خاص منفصل بر عام، به معنای تقدم خاص بر عام است و در مقابلش احتمال تقدم عام بر خاص وجود دارد. تعیین هر يك از دو احتمال، وابسته به استظهار عرفی به یکی از دو جهت زیر دانسته شده است:^۲

۱. نفس خاص بودن، موجب اقوئیت در دلالت است. از این رو، دلیل خاص هر چند دلالتش به نص نباشد، ولی در مقام مقایسه با عام، چون افراد کمتری را شامل است، عرفاً قرینه بر تصرف در عام است؛ هر چند که دلالت عام بر عموم، اقوی از دلالت خاص بر خصوص باشد.

۲. مجرد خاص بودن، دلیل بر تقدم نیست، بلکه خاص بودن اگر موجب اقوئیت در دلالت باشد، مقدم بر عام می‌گردد و از آن طرف اگر دلالت عام، اقوی باشد، عام، مقدم می‌شود و اگر به لحاظ قوت دلالت، مساوی باشند، دو ظهور با هم تعارض می‌کنند و قرینه‌ای دیگر برای جمع دو دلیل لازم است. در نتیجه، خاص یا به جهت خاص بودن یا به جهت اقوئیت در دلالت، قرینه بر تصرف در عام است.

البته در اینجا احتمالات دیگر را باید ضمیمه کرد: مانند تقدم خاص بر عام به لحاظ طولیت عموم برای اطلاق، یا به لحاظ اظهاریت که بیان آن در بحث از وجه تقدم خاص بر عام

۱. انصاری، فرائد الاصول، ج ۲، ص ۷۸۸؛ آشتیانی، بحر الفوائد، ج ۸، ص ۴۴۴.

۲. رك: مظفر، اصول فقه.

گذشت. به هر حال در خاص منفصل، احتمال تقدم عام بر خاص موجود است و با احتمال تقدم خاص بر عام معارضت دارد. این نکته، فارق بحث مخصص منفصل از متصل است.^۱ در قرینیت خاص برای عام، نحوه عموم نیز می‌تواند دخیل باشد و اقسام عموم را نیز باید ملاحظه کرد. عام به يك لحاظ، یا عمومش، افرادی (استغراقی) است، یا بدلی، و یا شمولی (مجموعی). و در لحاظ دیگر، عمومش یا احوالی است و یا ازمائی. البته دخالت نحوه عموم عام در تقدم یکی از دو دلیل، خود جای بحث مستقلى است.^۲

۴. قاعده تقدیم مقید بر مطلق (استظهار ثانوی به سبب قرینیت مقید برای مطلق)

قرینیت هر کلامی برای کلام دیگر به معنای تصرف در ظهور آن کلام دیگر است و همواره ظهور قرینه، مقدم بر ظهور ذی‌القرینه است؛ چون شك در معنای مراد در ناحیه ذوالقرینه ناشی از شك در مراد در ناحیه قرینه است. علاج شك در ناحیه سبب و علت، مقدم بر علاج شك در ناحیه مسبب است. این نکته را باید به عنوان يك اصل اولی در صور بحث مد نظر داشت.^۳ حال در جایی که هیچگونه تنافی میان دو کلام نباشد، دلیلی برای ارتکاب خلاف ظهور نیست و لذا گفته‌اند که مطلق و مقید در برخی حالات به ظهور اولیه خود باقی می‌مانند و تقدم یا تأخر صدور هر يك نسبت به دیگری نیز تأثیری نخواهد داشت.^۴ ما این موارد را در قالب دیگری آورده‌ایم.

۱. بجنوردی، منتهی الاصول، ج ۲، ص ۷۱۹ و ۷۲۲؛ حائری-صدر، مباحث الاصول، ج ۵، ص ۵۹۳؛ کاظمی خراسانی-نائینی، فوائداصول، ج ۴، ص ۷۲۰؛ امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۶.

۲. علاوه بر منابع سابق‌الذکر ر.ک: یزدی، التعارض، ص ۱۴۹.

۳. خوبی-نائینی، اجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. ر.ک: عاملی-سبحانی، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، ج ۲، ص ۷۲۶-۷۱۲ (در بیان مجموعه صور)؛ حیدری، اصول الاستنباط، ص ۱۶۸؛ مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۹۰.

اول: جایی که شخص حکم، متعدد باشد، چه آن که تعدد تکلیف از شرط مذکور در کلام استفاده شود یا از قرینه خارجی؛ مثلاً شارع می‌گوید: «به هنگام نزول بلا قربانی کنید» و نیز می‌گوید: «به هنگام حلول ماه صفر، صدقه بدهید». مثال دوم آن که شارع می‌گوید: «عصر جمعه دعا بخوانید» و نیز می‌گوید: «عصر جمعه برای فرج امام زمان علیه السلام دعا بخوانید» و فرض آن است که جدای از دعا خواندن به طور مطلق، دعا برای خصوص فرج را به عنوان تکلیف ثانوی می‌خواهد.

دوم: در جایی که نوع حکم متعدد باشد. در مثال‌های بالا اگر به فرض، کلام اول که مطلق است بیانگر حکم استجابی باشد و کلام دوم، بیانگر حکم وجوبی، بحث از عدم تنافی مطلق و مقید و برقرار نشدن رابطه قرینیت در عام و خاص نیز راه دارد. توجه اصولیان بدین بحث به معنای توجه آنها به نحوه شکل‌گیری قرینیت عرفی و شروط معتبر در آن است و این بحث به لحاظ شناختن موارد تفسیر متن به متن برای عدول از ظهور اولیه حائز اهمیت است.

اکنون می‌توان گفت در غیر مواردی که تعدد حکم و تعدد مطلوب عرفاً استظهار می‌شود، به تقیید مطلق با مقید قائل می‌شویم. قبول تقیید به معنای آن است که به احتمال نسخ يك دليل توسط دليل ديگر، يا احتمال اراده مطلق در جایی که مقدم بر صدور مقید باشد، توجهی نمی‌شود. و در موارد شك یعنی جایی که نمی‌دانیم وحدت حکم، مراد است یا تعدد حکم، گفته‌اند که اصل بر وحدت حکم است؛ چون ظهور دلیل مطلق در مطلوب بودن به طور مستقل از مقید، ظهوری ضعیف است.^۱

۱. امام خمینی، مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۳۷.

اما در توجیه این امر که چرا ظهور اولی دلیل مطلق از اعتبار می‌افتد و ظهور ثانوی در اراده تقیید به حجیت می‌رسد، وجوهی چند مطرح است: برخی گفته‌اند از باب قرینیت است^۱، و برخی دیگر بر آنند که از باب تقدیم نص بر ظاهر، یا اظهر بر ظاهر است.^۲

۵. قاعده حکومت (استظهار ثانوی به سبب برقراری رابطه حکومت)

در منابع اصولی، مباحث مفصل و مطولی درباره حکومت و تفاوت آن با ورود و تخصیص و تخصّص و نیز اقسام حکومت مطرح شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت بر مبنای مشهور، هنگامی رابطه حکومت میان دو دلیل برقرار می‌گردد که یک دلیل موجب توسعه یا تضییق دلالت دلیل دیگر گردد.

این به سبب آن است که در دلیل حاکم، نوعی تنزیل و تعبد وجود دارد؛ یعنی متکلم براساس ادعای خودش افرادی را تحت عنوان خاصی می‌برد و بدین ترتیب مقصود خود را روشن می‌سازد؛ مثلاً می‌گوید: «کثیرالشک را من اصلاً از افراد شاک حساب نمی‌کنم» یا «طواف خانه خدا را نوعی نماز حساب می‌کنم» هر چند می‌دانیم به حقیقت، طواف غیر از نماز است و می‌دانیم که کثیرالشک نه تنها از شاک بیرون نیست، بلکه روشن‌ترین فرد آن است، ولی نوعی تنزیل و تعبد سبب می‌شود که دلیل حاکم همواره به نوعی، ناظر و مفسر برای دلیل محکوم باشد.^۳

از این رو، اگر پیشتر دلیلی به عنوان منظور الیه وجود نداشته باشد، وجود دلیل حاکم به عنوان ناظر بی‌معنا و عرفاً لغو است؛ چنانکه نسبت به دو مثال بالا می‌بینیم اگر احکامی برای

۱. کاظمی خراسانی - نائینی، فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲. خراسانی، کفایة الاصول (با حواشی مشکینی)، ج ۲، ص ۵۱۰؛ بروجردی - عراقی، نهایة الافکار، ج ۴، ص ۳۸۶ (قواعد اصول فقه).

۳. بروجردی - عراقی، نهایة الافکار، ج ۴، قسم ۲، ص ۱۳۲؛ شاهرودی - صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۱۶۵؛ یزدی، التعارض، ص ۵۲.

فرد شك و برای فرد نمازگزار پیشتر در خطابات شرعی وجود نداشته باشد، صدور دلیل حاکم بی‌معنا خواهد بود و از این رو می‌توان گفت قرینیت حاکم برای تفسیر محکوم، حد وسط میان قرائن متصله و منفصله است؛ چون از جهتی دلیل حاکم و دلیل محکوم هر دو مدلول واحد دارند و از جهتی دیگر، تعدد دال و مدلول در دلالت آنها موجود است.^۱

در مقابل نظر مشهور اصولیان که لسان تفسیر و نظارت را در «دلیل حاکم» همواره معتبر می‌دانند، برخی دیگر از اصولیان آن را معتبر نمی‌دانند و ثمره‌اش آن است که بر فرض اول، تأخر حاکم از محکوم لازم است ولی بر فرض دوم، معتبر نیست و لذا می‌توان گفت امارات بر اصول عملی حاکم هستند حتی اگر مؤخر نباشند.

با وجود این اختلاف می‌توان گفت در همه حالات، رابطه قرینیت برقرار است و شهید صدر این نوع قرینیت را قسمی از قرینیت شخصی شمرده است؛ زیرا شخص متکلم این نوع تعبد و تنزیل را ایجاد می‌کند و اراده خود از کلام اول را روشن می‌سازد. در مقابل قرینیت شخصی، قرینیت نوعی است که در مانند قرینیت خاص برای عام نزد همگان شناخته شده است.^۲

در حکومت چند بحث دیگر میان اصولیان مطرح است که توجه آنها به نحوه استظهار ثانوی را نشان می‌دهد.

يك بحث آن است که تضییق یا توسعه دلالت دلیل دیگر به توسط دلیل حاکم همواره از طریق تضییق و توسعه موضوع نیست، بلکه گاه دلیل حاکم قرینه بر تضییق یا توسعه متعلق حکم یا تضییق و توسعه خود حکم به طور مستقیم است. از این رو، حکومت بر سه قسم است که به لحاظ نتیجه کار که توسعه یا تضییق است، شش قسم می‌شود.^۳

۱. بروجرودی-عراقی، همان، ص ۱۳۳.

۲. شاهرودی-صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۵، ص ۵۱۰؛ حائری-صدر، مباحث الاصول، ج ۵، ص ۵۸۰.

۳. قدسی-مکارم، انوار الاصول، ج ۳، ص ۱۳؛ فیروزآبادی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۵، ص ۲۴۳.

بحث دیگر آن که حکومت گاه واقعی و گاه ظاهری است و در بیان فرق میان آن دو گفته‌اند که اگر در موضوع دلیل حاکم، شك در دلیل محکوم اخذ شده باشد و بدین اعتبار، دلیل حاکم متأخر از دلیل محکوم باشد، توسعه و تضییقی که به سبب برقراری رابطه حکومت پدید می‌آید حقیقی نیست، بلکه ظاهری است و تا وقتی است که کشف خلاف نشود؛ مانند حکومت ادله حجیت امارات بر ادله احکام واقعی. بنابراین ادله‌ای که مثلاً خبر ثقه را حجت قرار می‌دهد معنایش آن نیست که بر طبق مفاد خبر ثقه همواره واقعیاتی در عالم خارج موجود می‌شود، بلکه در ظاهر، برخی امور با خبر ثقه اثبات می‌شود چنانکه اموری با علم و جدانی اثبات می‌شود. ولی اگر رتبه حاکم و محکوم واحد باشد، حکومت، واقعی خواهد بود و واقعاً برای دلیل محکوم توسعه و تضییق پدید می‌آید؛ مانند همان دو مثال که درباره کثیرالشك و طواف بیت گفتیم.^۱

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت آنچه در قاعده حکومت، مهم است تقدم دلیل حاکم بر محکوم است. بر این اساس هر متکلمی حق تفسیر کلام خودش را بیش از دیگران دارد و در نتیجه:

۱. حاکم حتی اگر ظهور ضعیف‌تر از ظهور محکوم داشته باشد، بر او مقدم است.
۲. سرایت و عدم سرایت اجمالی دلیل حاکم به دلیل محکوم، تفصیل و شرح می‌یابد آن گونه که در سرایت اجمال خاص منفصل به عام گفته می‌شود.
۳. دلیل حاکم به مقداری که نظر به محکوم دارد به همان مقدار تنزیل و تعبد به آثار وجود دارد نه بیشتر.
۴. نظارت، شأن دلیل لفظی است چه نظارت تفسیری یا تنزیلی. از این رو، حکومت در ادله عقلی معنا ندارد.^۲

۱. کاظمی - نائینی، فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۸؛ خوئی - نائینی، اجود التقریرات، ج ۲، ص ۵۰۶.

۲. حائری - صدر، مباحث الاصولی، ج ۵، ص ۵۸۲.

نتایج بحث

۱. چنانکه اصل تقدم دلیلی بر دلیل دیگر در شکل‌گیری ظهور ثانوی مهم است، نحوه تقدم آن نیز از اهمیت برخوردار است؛ چون اگر تقدم از باب اقوایت دلالی یا اظهاریت یا قرینیت نوعی باشد، نخست باید ملاک تقدم کشف شود و سپس حکم به تقدم شود.
۲. حکومت، نوعی رابطه میان دو دلیل است که یکی قرینه برای توسعه یا تضییق دلالت دیگری می‌باشد، ولی این نوع قرینیت را شخص متکلم با ادعاء و تنزیل درست می‌کند.
۳. اصولیان برقراری رابطه حکومت را بر اساس فهم عرفی در چارچوب زبان عرفی کشف کرده‌اند.
۴. آنچه درباره مجاز عقلی در علم بلاغت گفته شده است می‌تواند ریشه لغوی و عرفی برای مباحث اصولی درباره حکومت باشد. درواقع اصولیان این نوع ظرفیت در زبان عرفی را کشف کرده‌اند.

منابع

- اصفهانى، محمدحسين (۱۳۷۴ش)، نهاية الدراية فى شرح الكفاية، قم، نشر سيدالشهداء عليه السلام.
- امام خمينى، سيد روح الله (۱۴۱۵) مناهج الوصول، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخمينى رحمته الله.
- _____ (۱۴۲۶ق)، محاضرات فى الاصول، قم، انتشارات مدين.
- _____ (۱۳۸۵ق) الرسائل، با تذييلات مجتبى تهرانى، قم، نشر اسماعيليان.
- انصارى، مرتضى (۱۴۱۱) فرائد الاصول، قم، نشر جامعه مدرسين، دوره ۲ جلدى، چ پنجم.
- آشتيائى، محمدحسن، بحر الفوائد، بيروت، نشر مؤسسه تاريخ عربى، دوره ۸ جلدى.
- آل شيخ راضى، محمد طاهر، بداية الوصول فى شرح كفاية الاصول، قم، نشر دارالهدى.
- بجنوردى، حسن (۱۴۲۱)، منتهى الاصول، تهران، نشر مؤسسه عروج.
- بروجردى، محمدتقى (۱۴۳۰)، نهاية الافكار، تقريرات محقق عراقى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.
- واعظ حسينى بهسودى، محمد سرور (۱۴۲۲)، مصباح الاصول، تقريرات محقق خويى، قم، نشر مؤسسه احياء آثار خوئى.
- بهسودى، حيدرعلى (بى تا)، هداية الاصول فى شرح كفاية الاصول.
- حائرى يزدي، عبدالكريم (۱۴۰۸)، درر الفوائد، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
- حائرى، سيد كاظم (۱۴۰۷)، مباحث الاصول، قم، نشر دفتر مؤلف.
- حكيم، سيد عبدالصاحب (۱۴۱۶)، منتقى الاصول، قم، نشر دفتر مؤلف.
- حكيم، سيد سعيد (بى تا)، المحكم فى اصول الفقه، قم، نشر مؤسسه المنار.
- حلى، حسين، اصول الفقه، قم، نشر مكتبة الفقه و الاصول المختصة، دوره ۱۲ جلدى.
- حيدرى، على نقى (۱۴۱۲)، اصول الاستنباط، قم، چاپ مديريت حوزه.

خراسانی، محمد کاظم (بی‌تا)، کفایة الاصول با حواشی مشکینی، قم، نشر نعمان، دوره ۵ جلدی.

_____ (۱۴۰۹)، کفایة الاصول، قم، چاپ آل البيت علیهم‌السلام.

خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷)، اجود التقریرات، تقریرات محقق نائینی، قم، مطبعة العرفان.

رشتی، میرزا حبیب الله (بی‌تا)، بدائع الافکار، قم، نشر آل البيت علیهم‌السلام.

صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، قم، دارالفکر،

صنقور، محمد (۱۴۲۸)، المعجم الاصول، قم، نشر الطیار.

عاملی، محمد حسین (۱۴۲۶)، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، تقریرات آية الله سبحانه،

قم، نشر مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.

عبدالساتر، حسن، بحوث فی علم الاصول، تقریرات شهید صدر، بیروت، نشر الدار

الاسلامیة.

فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۸۶ش)، ایضاح الکفایة، قم، نشر نوح.

فیاض، محمد اسحاق (۱۴۳۱)، محاضرات فی اصول الفقه، تقریرات محقق خوئی، قم،

مؤسسه احیاء آثار امام خوئی.

فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، قم.

قدسی، احمد (۱۴۱۴) انوار الاصول، تقریرات آية الله مکارم شیرازی، قم، نشر مدرسة الامام

علی بن ابی طالب علیه‌السلام.

قوچانی، علی (۱۴۳۰)، تعلیقة القوچانی علی کفایة الاصول، چاپ اول، قم.

کاظمی خراسانی، محمد علی (۱۴۳۰)، فوائد الاصول، تقریرات محقق نائینی، قم، مؤسسة

النشر الاسلامی.

کمره‌ای، محمد باقر، اصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم اصول الفقه الاسلامی، تهران،

مطبعة فردوس.

- مروجی، علی، تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، قم، مکتبه النشر الاسلامی.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، نشر اسماعیلیان.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵)، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه (کتابخانه دیجیتال بازار کتاب قائمیه).
- نجم آبادی، ابوالفضل (بی تا)، الاصول، تقریرات محقق عراقی و محقق نائینی، قم، اعداد مؤسسه آیه الله بروجردی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۱)، بحوث فی علم الاصول، قم، نشر مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- همدانی، رضا، حاشیه فرائد الاصول.
- یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۶) التعارض، قم، نشر مدین.